

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره صالحان

در حجّیت افعال و گفتار اولیاء الهی

مجلس سوم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعَنَةَ
عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

و قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُحَيِّبَ بَيْنَ ذَيْنِ وَ ذَيْنِ مُنَيَّبِي؛ فَحَقَّقْتُ رَجَائِي وَ اسْمَعْ دُعَائِي،
يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.^۱

«ای پروردگار! امیدم این است که مرا در راه رسیدن به آرزویم سرشکسته و

سرافکنده نکنی درحالی که من خود را بین این دو چیز و این دو چیز می یابم:

دو مطلب اول اینکه: از طرفی من خود را در موقعیتی احساس می کنم که

درخواست و سؤال و ابراز نیازم در عین گناه کردنم، منافاتی با کرم و جود تو ندارد؛

گناه ما به جای خود محفوظ و درخواست ما هم به جای خود محفوظ؛ ما همینیم

۱- مصباح المتعبد و سلاح المتعبد (دعا ابو حمزه ثمالی)، ج ۲، ص ۵۸۴.

که هستیم؛ ولی از آن طرف، جود و کرم تو هم در جای خود محفوظ است، و این مطالب من وجود خارجی دارد نه وجود اعتباری و تنزلی.

اما دو مطلب دیگر اینکه: ذخیره و سرمایه من در گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها و مشکلات، در عین قلت حیائی که نسبت به انجام آنچه که مورد رضای تو است دارم، رأفت و رحمت تو است؛ رحمتی که همه‌جا را گرفته و دست رد هم به کسی نمی‌زند و این خیلی عجیب است.»

رحمت واسعه پروردگار در کلام حضرت سجّاد، یزید را هم در صورت

توبه در بر می‌گیرد

یزید، بدترین فرد روی زمین از امام سجّاد سؤال می‌کند که آیا خدا توبه من را می‌پذیرد؟ حضرت می‌فرماید: بله، اگر توبه کنی می‌پذیرد؛^۱ اما اینکه آیا موفق شوی یا نشوی مطلبی دیگر است!

تائب واقعی باید خود را تسلیم پروردگار کند

اگر یزید در همان موقع توبه می‌کرد و خود را آماده قصاص و آماده همه چیز می‌کرد، خدا توبه‌اش را می‌پذیرفت. بالاخره جنایت کرده و بدترین جنایت‌ها را هم انجام داده، ولی این به معنای بسته بودن در رحمت بر او نیست. اگر توبه کند و خود را در اختیار امام سجّاد قرار دهد و بگوید: من در اختیار شما هستم که اگر خواستید سرم را ببرید یا تکه تکه‌ام کنید یا آتشم بزنید و یا هر کار دیگری که می‌خواهید بکنید، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد.

شرط قبول توبه، تدارک مافات است

ما در موقع غیبت کردن و تهمت زدن، هر چیزی می‌گوییم ولی وقتی که

می‌بینیم اوضاع بد شد و کار را خراب کرده‌ایم، به طرف تلفن می‌زنیم و می‌گوییم:
آقا ببخشید، حالا می‌شود حضرتعالی لطف بفرمایید و بگذرید و...؟!
«ببخشید» دیگر چیست؟! باید بروی به آن افرادی که نزدشان غیبت کرده‌ای
بگویی من غلط کردم و اشتباه کردم.

پیرمردی بود خوشمزه، خودش برای من تعریف می‌کرد:

در همان زمان سابق و زمان شاه، ما حجّ مشرف شدیم و در عرفات بودیم.
خوب آن زمان که اوضاع بهداشتی و سرویس‌ها و امکانات این‌طور نبود و الان
خیلی وضع فرق کرده و تغییر کرده است.

یکی از افراد کاروان نصفه‌شب از خواب بلند شده بود و خلاصه نیاز به آب
پیدا کرده بود و از طرفی هم چون هوا گرم بود، خدمه برای فردا یک دیگ
شربت درست کرده بودند که به خلاق‌الله تشنه، شربت بدهند. این بنده خدا
خیال کرده بود دیگ آب است و رفته بود همه آن شربت‌ها و تخم شربت‌ها را
روی سرش ریخته بود! و خوب، شربت هم که شیرین است، لذا تمام بدنش
به هم چسبیده بود و باز نمی‌شد.

بعد هم کسی موقع اذان صبح که اوضاع را می‌فهمد و خلاصه قضیه مشخص
می‌شود، طبع شعرش گل کرده، به افراد گفته بود: همه سینه بزنید:

إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَتِي بپر تو دیگ شربت‌تی!

همه افراد سینه می‌زدند و این بنده خدا معرکه گرفته بود!

بنده خدایی که خود اهل منبر بود و ظاهراً الان حیات دارد، نظیر این قضیه را

تعریف می‌کرد که:

بیچاره‌ای رفته بود و در نزدیکی خیمه‌های عرفات قضای حاجت کرده بود.
یکی از افراد کاروان که متوجه شده و خیال کرده بود ما این کار را کرده‌ایم،
آمد و جلوی جمعیت ما را مورد خطاب قرار داد که: آقا این چه وضعیتی است

و این چه کاری است؟! خوب بود کمی دورتر می رفتید!^۱
ما هر چه می گفتیم: آقا ما این کار را نکردیم، او می گفت: نه، ما دیدیم که شما بیرون بودید و آمدید!
این شخص فردای آن روز متوجه شد که ما نبودیم، آمد و در کنار ما نشست و آهسته گفت: آقا ببخشید که دیشب جلوی جمع چنین و چنان گفتم.
گفتم: آقا جان اینطور که نمی شود؛ دیشب آبروی ما را جلوی این عده سی چهل نفره برده ای، حالا آمدی بیخ گوش من می گویی: «آقا ببخشید»؟! بلند شو برو جلوی همه بگو که آقا من اشتباه کردم. و البته طرف حاضر نشد.
بینید آنانیت و نفسانیت چه کار می کند؛ خوب، این شخص حجتش قبول است؟! عرفاتش قبول است؟! آبروی یک مؤمن را ببری و وقتی که مشخص می شود که اشتباه کرده ای، آهسته بیخ گوشش بگویی: آقا ببخشید؟! ببخشید کجا است؟! باید بروی به همه آن افراد بگویی: آقا ما نسبت به ایشان اشتباه کردیم؛ اولاً اصل کارمان غلط بوده، ثانیاً در مصداق هم مرتکب اشتباه شدیم.
خوب، امام سجّاد علیه السّلام می فرماید: موقعیت وضعیّت و حال ما، این طور است: از این طرف گناه می کنیم و از آن طرف چشم ما به رأفت و جود و کرم تو دوخته شده؛ از این طرف نسبت به اعمالمان حیا نداریم و از آن طرف رحمت و بخشش تو مدّ نظر ما است.

بشارت حضرت سجّاد علیه السّلام راجع به غلبه رحمت و امید پروردگار
همان طور که عرض شد اینکه امام علیه السّلام می فرماید: «وَقَدْ رَجَوْتُ أَنْ

۱- بعضی واقعا چقدر بی ادب و تربیتند؛ بر فرض که کسی خطایی هم کرده باشد، شاید اشتباه شده یا نفهمیده یا نشده و امکانش نبوده است؛ داد زدن که ندارد.

لا تُحَيِّبَ بَيْنَ دَيْنٍ وَ دَيْنٍ مُيْتِي»، واقعاً بشارتی است که حضرت در اینجا می خواهد به ما بدهد که باید حال و هوای ما و در فضای قلب و ذهن و نفس ما، غلبه رحمت و امید باشد نه یأس.

شاید دیده‌اید بعضی را که می گویند: آقا برای چه نماز شب بخوانیم و برای چه ذکر بگوییم درحالتی که بسیاری از افراد بودند که این اعمال را انجام می دادند و بالاخره احوالات آنان در کتب نوشته شده است و بزرگان هم نقل کرده‌اند، ولی در نهایت سر از کجا درآوردند و چه شدند و به کجا رسیدند؟!

چرا باید حالت یأس برای انسان پیدا شود و بگوید: ای بابا، این همه که رفتند، چه شدند و به کجا رسیدند؟! خیلی خوب، آن طرفش را هم نگاه کن که بسیاری از افراد هم بودند که این دستورات را انجام دادند و رفتند و فیض بردند و بهره‌مند شدند و به مراتب مخصوص به خود رسیدند؛ چرا خود را به آن طرف می اندازی و حال یأس را بر خود غلبه می دهی؟!

اگر قرار بود حالت یأس بر انسان غلبه کند، پس اولیای خدا برای چه آمدند؟! چرا این کتاب‌ها را می نوشتند و این مجالس را تشکیل می دادند و دعوت به راه می کردند؛ مگر بیکار بودند؟! همه اینها غلط است.

در میان شاگردان مرحوم آقا چقدر از معممین و اهل فضل و حتی غیر از آنها بودند و عده آنها کم نبود و حالاتی هم پیدا کرده بودند و مسائلی و مطالبی به دست آورده بودند و بعد از یک مدّت نتوانستند از عهده امتحان برآیند و رفتند و نماندند. بالاخره امتحان است و برای همه پیش می آید و برای هر کسی هم یک طور است و هر کسی یک توقع دارد.

تمایلات، علت انقطاع از اولیاء

چرا ما هیچ نمی گوییم آنهایی که آمدند و رفتند، حتماً ریگی به کفششان بوده

و تفکرشان تفکر دیگری بوده است و حال و هوای دیگری داشته‌اند، نخواستند و امید نداشته‌اند. آنها مرحوم آقا را تا وقتی می‌خواستند که با تفکرات و منویاتشان موافق باشد، آقا را تا وقتی می‌خواستند که با مسائل اجتماعی آنها راه بیاید.

در زمان شاه تا وقتی که این مسائل و جریان‌ها هنوز انجام نشده بود و این مطالب و قضایا پیش نیامده بود، بعضی پیوسته با مرحوم آقا بودند؛ و توقع آنها این بود که مرحوم آقا صددرصد با این مسائل همراهی کند. خوب، ایشان که این‌گونه عمل نمی‌کردند بلکه به تشخیص خود عمل می‌کردند.

در ایامی که ما در طهران رسالهٔ رؤیت هلال را نزد مرحوم آقا درس می‌گرفتیم، یک‌روز بعد از درس با بعضی از همین افراد، سوار ماشین شده و آمدیم تا به میدان بهارستان رسیدیم. خوب، اواخر زمان شاه و موقع انقلاب بود و شهر شلوغ بود و ما هم که دو سه نفر معمم در ماشین بودیم، یک‌دفعه جوانی با چند نفر دیگر سوار شد و تا به ما نگاه کرد، ذوق زده شد و یک عبارت انگلیسی گفت: «We want just...»؛ ما فقط فلان شخص را می‌خواهیم!

یک‌مرتبه یکی از این افرادی که با ما بود، چنان حالت شعفی به خود گرفت و خندید و گفت: «Bravo! Bravo! آفرین، آفرین!»، که ما مات و مبهوت ماندیم؛ آنجا بود که من فهمیدم میزان ظرفیت افراد چقدر است!

ظرفیت بعضی یک لیوان است که با دو جرعه تمام می‌شود، ظرفیت بعضی یک استکان است که با یک جرعه تمام می‌شود و ظرفیت بعضی هم به اندازهٔ یک انگشت‌دانه‌ای است که در دست می‌کنند تا سوزن در دست نرود، اصلاً هنوز به دهان نرسیده تمام می‌شود! ظرفیت ندارند و رفتار آنها عین بچه‌ها سبک است.

در همان روز، بعد از اینکه این جریان اتفاق افتاد، با خود گفتم که آیا اینها در آینده با پدر ما مشکل پیدا نمی‌کنند؟! و اصلاً عجیب بود که یک‌دفعه این مسأله در

ذهنم آمد که اگر پدر ما این که هست، در آینده قطعاً باید مشکل پیدا کنند و باید دید چه موقع این قضیه اتفاق می افتد.

مدتی نگذشت دیدیم حرف‌ها شروع شد: یکی می گوید: در مجلسی بودیم و فلانی در مورد مرحوم آقا چنین چیزهایی می گفت؛ دیگری می گوید: در فلان مجلس بودیم و فلانی مطالب بوداری می گفت و ... ؛ کم کم قضیه از این حرف‌ها گذشت و اصلاً مسائل بسیار صریح شد.

از این قضیه سال‌ها گذشت تا اینکه یکروز با همین آقا و یک نفر دیگر و مرحوم آقا، چهار نفر در ماشین بودیم و به جایی می رفتیم. ایشان بعد از یک صحبت‌هایی گفت: تمام آنچه را که ما تاکنون انجام دادیم، همه پنبه‌اش زده شد! مرحوم آقا - ببینید، بعد از چند سال - یک دفعه گفتند: حالا آقای فلانی متوجه شدند که چرا ما در این مسائل دخالت نکردیم!؟

تا ایشان این حرف را زدند، این شخص سرش را پایین انداخت، رنگش قرمز و سیاه شد و دیگر هیچ نگفت.

مگر هر کسی هرچه گفت باید گوش داد و هر شایعه‌ای که پراکنده شد باید به دنبالش رفت، و هرچه را که در میان عموم مطرح شد باید پیگیری کرد؟! نخیر، انسان خود باید ببیند که آیا این روشی که الان پیش آمده و این جریانی که الان مطرح شده و این اوضاعی که فعلاً به وجود آمده است، در چه سمت و سوی در حرکت است.

مگر قرار بر این است که هر کسی هرچه می گوید ما بپذیریم و هر کسی از خلق الله که راه افتاد، به دنبالش برویم؟! این حرف‌ها که نیست، خدا پدر آدم را در می آورد و می گوید: مگر من به تو مغز و عقل و فهم ندادم؟! مگر به تو علم و اطلاع ندادم؟! آیا تو باید دنباله‌رو هر عده‌ای باشی و به صرف اینکه اینها یک عده‌ای

هستند باید به دنبالشان بروی؟! نه، تو باید بر طبق میزان فهم و عقل و اطلاع و علم و بینش و بصیرت نسبت به مسائل دین و مسائل اجتماعی، حرکت کنی، خواه موافق داشته باشی یا نداشته باشی. تو را در قبر او نمی خوابانند و او را هم در قبر تو نمی خوابانند؛ هر کسی برای خودش پرونده‌ای دارد و انسان باید آنچه را که تشخیص می‌دهد، طبق تکلیف الهی عمل کند.

به‌هرحال این افراد توقع داشتند که مرحوم آقا در این‌گونه مسائل به دنبال دیگران باشد و وقتی که دیدند ایشان بر اساس فهم خود عمل می‌کند، از ایشان فاصله گرفتند.

پس شما تا حال چه چیز را قبول داشتید؟! آن گریه‌ها در مجالس عصر جمعه چه بود؟! آن دعای سماتی که می‌خواندید و های‌های گریه می‌کردید چه بود؟! مگر در همین‌جا نبود؟! در خانه خودتان که نمی‌خواندید، در همین مجالس مرحوم آقا می‌خواندید و خودتان هم گریه می‌کردید! آن‌حالاتی را که در آن موقع ابراز می‌کردید و موقعیت خودتان را برتر از همه می‌نمایانید و این را به‌واسطه اطاعت از این مرد قلمداد می‌کردید، کجا رفت؟!!

ما از این افراد - آن‌هم از چه کسانی - چیزهایی شنیدیم عالی: حال چه شد که یک عدّه ترسو شدند! دیگر یک عدّه به تکلیف عمل نمی‌کنند! یک عدّه به خلاف آنچه که می‌گویند عمل می‌کنند! یک عدّه فقط بلدند حرف بزنند! اگر قرار بر شجاعت و نترسیدن است، در آن اوقاتی که همه چه و چه می‌کردند - که دیگر بماند - ما نترس‌تر از شما بودیم.

اتهام به ترسیدن، اتهام به خلاف عمل کردن، اتهام به عدم عمل به دستور، از کسانی بود که همین‌جا بودند، همین‌جا دعا می‌خواندند و همین‌جا گریه می‌کردند. این حرف‌ها را کسانی می‌زدند که می‌گفتند: این سفره‌ها همه تبدیل به نور و روح و

رضوان می‌شود و این غذاها همه تبدیل به تجرّد می‌شود! اینها حرف‌های کسانی بود که فردا برگشتند و گفتند: اینها همه ترسو هستند! بگذریم، حرف‌هایی می‌زدند که اصلاً حوصله گفتنش را هم نداریم!

البته کم‌کم معلوم می‌شود که حقّ کجا بوده و اکنون کجا هست و دیگر این‌طور هم که نمی‌ماند؛ آن چیزهایی را که ما در سال‌های گذشته می‌گفتیم و متّهم به جهالت و عدم اطلاع می‌شدیم، اکنون کم‌کم مشخص می‌شود که بی‌اطلاع و مطّلع چه کسی بوده است.

علی‌ای‌حال، امام می‌فرماید باید رحمت الهی بر فکر و ذهن و قلب ما، غلبه کند و ما باید آن را از همه آنچه را که احساس می‌کنیم از مظاهر اسماء و مظاهر جلال و جمال پروردگار، بالاتر بدانیم. و آنچه را که ما از روایات و آیات و کلمات بزرگان احساس می‌کنیم، این مسأله است.

آن خدای دان، همه مقبول و نامقبول
من رحمة بدا و إلی رحمة یؤول
خلقان همه به فطرت توحید زاده‌اند
این شرک عارضی بود و عارضی یزول^۱

معرفی پروردگار به دو خدای اهل ظاهر و اهل معرفت غلط است

امروزه بعضی افراد در صحبت‌ها و مقالات و نوشتجات خود، خدا را به دو تعریف شناسانده و معرفی کرده‌اند: خدای فقها و اهل ظاهر، خدای عرفا و اهل معرفت.

اما خدای اهل ظاهر، خدای کتک و بزن و بکوب و برو و بیا و شلاق و قهر و جهنّم و حساب و کتاب و میزان و حشر و نشر و امثال اینها است؛ خدایی که می‌گوید: نماز بخوان، نخوانی پدرت را درمی‌آوریم! روزه بگیر، نگرفتی وسط

۱- شعر از حکیم آخوند ملا محمد رضا صهبای قمشه‌ای است؛ مصدر؟

جهنمی! حج برو، انجام ندادی با مار و عقرب محشور می شوی!
و اما خدای اهل معرفت، خدای رحمت و بخشش و جود و کرم و امثال اینها
است؛ خدایی که می گوید: اگر توبه کردی قبول می کنیم؛

بازآ، بازآ، هر آنچه هستی بازآ گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ

این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی بازآ^۱

مانند آنچه که خدای متعال می فرماید: «وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ رَّحِيمٌ»^۲ و یا آنچه
که در دعا وارد شده است: «يَا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ»^۳ و یا اوصاف جمالیّه‌ای
که خداوند متعال، خود را متّصف به آن می کند؛ مانند آنچه که در حدیث قدسی
آمده است:

لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ وَ شَوْقِي إِلَى رُؤْيَتِهِمْ، لَمَاتُوا
شَوْقًا.^۴

«اگر آن کسانی که به من پشت می کنند و از من فرار می کنند بدانند من چقدر
به آنها اشتیاق دارم و شوق لقاء آنها را دارم، از شدت ذوق، ذوب می شوند و

۱- رباعیات ابوسعید ابوالخیر

۲- سورة الحديد (۵۷) ذیل آیه ۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۰۳:

«حَقًّا خَدَاوَنَد بَه شَمَا هَر آيَنَه رُوُوف وَ مَهْرَبَان اَسْت.»

۳- مفاتیح الجنان (دعای جوشن کبیر)، ص ۹۹.

۴- المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۶۲:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ: يَا دَاوُدَ، لَوْ يَعْلَمُ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي، كَيْفَ انْتِظَارِي لَهُمْ وَ رَفْقِي بِهِمْ وَ شَوْقِي إِلَى
تَرْكِ مَعَاصِيهِمْ، لَمَاتُوا شَوْقًا إِلَيَّ وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ مِنْ مَحَبَّتِي؛ يَا دَاوُدَ، هَذِهِ إِرَادَتِي فِي الْمُدْبِرِينَ عَنِّي،
فَكَيْفَ إِرَادَتِي فِي الْمُقْبِلِينَ عَلَيَّ، يَا دَاوُدَ، أَحْوَجَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَيَّ إِذَا اسْتَغْنَى عَنِّي وَ أَرْحَمَ مَا أَكُونُ
بِعَبْدِي إِذَا أَدْبَرَ عَنِّي وَ أَجَلَّ مَا يَكُونُ عَبْدِي إِذَا رَجَعَ إِلَيَّ.»

می‌میرند؛ لَمَاتُوا شَوْقًا.»

می‌گویند این خدا هم خدای اهل معرفت است؛ خوب، اینها چیزهایی است که هست، ولی آقا جان ما یک خدا که بیشتر نداریم و خدای اهل معرفت و عرفا، خدای اهل فقه و فقهاء، خدای اولیاء و خدای علماء، معنا ندارد؛ ما همه یک خدا داریم و او همان خدایی است که امام سجّاد علیه السّلام در اینجا به ما معرفی می‌فرماید؛ این خدا، خداست.

خدای امام سجّاد، خدایی که رأفت و جودش بر قلّت حیا‌ی ما غلبه دارد

خدایی که امام سجّاد به ما معرفی می‌کند، خدایی است که لطف و کرمش بر گناه ما می‌چربد، خدایی است که رأفت و جودش بر قلّت حیا‌ی ما غلبه دارد و خدایی است که همیشه امید را در دل ما زنده نگاه می‌دارد. تمام شد و رفت والسلام!

شیطان است که دائماً انسان را وسوسه می‌کند و آیهٔ یأس می‌خواند و انسان را ناامید و آئس^۱ از رحمت خدا می‌کند؛ پیوسته می‌گوید: این همه افراد نماز خواندند و روزه گرفتند و سیر و سلوک کردند، نگاه کن آخر چه شد؟! یکی طرد شد و آن یکی خود رفت.

عرضه کردن عمل اولیاء الهی بر کتاب و سنّت معنا ندارد

روش اولیای الهی این است و انسان تا وقتی یک شخص را به عنوان ولیّ الهی قبول می‌کند، دیگر کار او را بر کتاب و سنّت عرضه کردن معنا ندارد؛ چراکه نفس عمل او همان عمل به کتاب و سنّت است و در غیر این صورت، دور پیش

۱- مأیوس غلط است و صحیح آن «آئس» و اسم فاعل از ماده «یئس» است؛ و مأیوس، آن اُمّینه است.

می آید و دور هم که باطل است.

جهل، علت عدم تبعیت از اولیاء

انسان به خیلی از مطالب دسترسی ندارد و ذهن او محدود است؛ آخر ای نادان تو نمی توانی به مطالب پشت سر و بعد از این اطلاع پیدا کنی، آن وقت می گویی: نه! حتماً باید عمل او منطبق شود علی کتاب الله و سنّه رسوله و الان این عمل بر طبق کتاب و سنّت رسول، واجب است و او این عمل واجب را انجام نمی دهد، بنابراین مردود است و ما به دنبال کار خود می رویم!

او ده سال پیش را دارد می بیند و چون تو نمی بینی، می گویی: باید عمل او را علی کتاب الله و سنّه رسوله عرضه بداریم؛ تو از کتاب و سنّت رسول چه می فهمی که می خواهی عمل اولیاء را بر آن عرضه بداری؟! آن ولی الهی از الان پنج سال و ده سال و بیست سال دیگر را دارد می بیند!

می گوید: اگر تو درس خوانده ای و می گویی «علی کتاب الله و سنّه رسوله»، من هم از پشت کوه یا از درون غار یا از پای منقل که نیامده ام؛ اگر تو سه سال درس خوانده ای، من پانزده سال در قم و نجف بوده ام که پنج برابر تحصیل تو است و از نظر هوش و استعداد هم اگر بالاتر از تو نباشم قطعاً پایین تر نیستم و از نظر تقوا هم که خوب دیگر معلوم است اوضاع چطور است چرا که بالاخره اگر حسن ظن داشته باشی، تا حدودی ترس از خدا داریم و إن شاء الله آدم بی دینی هم نیستیم! خوب، دیگر چه بهانه ای داری و چه می گویی؟!

مسأله این است که در اینجا نفس و شیطان می آیند و دائماً انسان را وسوسه می کنند و وقتی که چند سال می گذرد، آن موقع آقا جواب او را می دهند که: آقا جان حالا متوجه شدی؟! و البته جوابش را باید هم آن موقع داد، چرا که دیگر اوضاع

و مسائل مشخص شده است و «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است!»
خدایی که ما داریم، خدای اولیاء الله است. ولیّ الهی، امام سجّاد می فرماید:
هیچ وقت حسن ظنّت را نسبت به رأفت خدا از دست نده و اگر از دست دادی بدان
که شیطان در قلبت آمده است.

وظیفه مبلّغین، تبلیغ رأفت و رحمت پروردگار است نه آئس کردن مردم!
باید مبلّغین اسلام و مکتب تشیّع، حالت رأفت و رحمت الهی را در قلوب و
نفوس تزریق کنند، نه حالت یأس را؛ و آنها را نسبت به لطف پروردگار ترغیب و
تشویق و تبلیغ کنند.

ایراد کتاب «عدل الهی»، ختم نشدن آن به لطف الهی است

مرحوم آقای مطهری کتابی به نام *عدل الهی* دارد که کتاب بسیار خوب و
علمی و مفیدی است؛ ولی یک ایراد دارد و آن این است که مختوم به خیر و لطف
نشده است. کتاب به این ختم می شود که: خدا پدر همه را در می آورد، اگر کسی
خلافی کرد دیگر گمان نکند که شفاعت شامل حال او می شود و ...^۱
به یاد دارم ایشان این کتاب را برای مرحوم آقا فرستاده و در پشت آن هم
یادداشتی نوشته بودند و الان آن کتاب با دستخط ایشان نزد من است. مرحوم آقا در
جلسه‌ای که بعداً با ایشان داشتند، فرمودند:

بله، من این کتاب را خواندم و خیلی خوب بود و مطالب خوبی نوشتید، ولی
چرا شما کتاب را به این نحوه تمام کرده‌اید و نیامده‌اید رحمت و لطف و
رأفت خدا را غلبه دهید که: بله، ما شفاعت بی حساب نداریم و حساب و
کتاب سر جایش است، ولیکن اگر شخصی مؤمن باشد و خطایی هم کرده

باشد، إن شاء الله مورد رحمت قرار می‌گیرد. خوب بود که با امید و بشارت، با
إعلان و تبلیغ رحمت پروردگار ختم می‌شد.^۱

مگر در قرآن نداریم - این را دیگر من می‌گویم -: «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا
بِدُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»^۲
خوب این حال ما است که بشر هستیم و در آن وقتی که جنبه رحمانی بر نفس ما
حاکم است، کار خیر و خوب می‌کنیم و در آن موقعی که جنبه شیطانی و کدورت و
نفس‌آماره و وساوس بر ما غلبه پیدا می‌کند، کار خلاف و گناه می‌کنیم؛ «خَلَطُوا
عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا».

«عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» ، به انسان امید می‌دهد؛ خدا می‌گوید: خیلی
غصه نخورید و خیلی ناراحت نباشید، چرا که اگر در مقام انکار و عناد نباشید شما
را می‌بخشیم.

علی‌کل‌حال، امام سجّاد علیه‌السلام می‌فرماید و حضرت دروغ هم
نمی‌گوید: خدایا موقعیت و جایگاه ما این است که قلت حیا داریم ولی از آن طرف
رحمت و بخشش تو هم هست. خوب وقتی که ما نسبت به خدا این چنین هستیم،
قاعده این است که خدا هم آرزوی ما را بی‌پاسخ نگذارد و این مطلب حضرت

۱- اتفاقاً شخص دیگری نیز در یکی از نامه‌هایی که برای مرحوم آقا فرستاده، چنین ایرادی را
تذکر داده بود.

۱ - سورة التّوبه (۹) ، صدر آیه ۱۰۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۹۴:
«و جماعت دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف نموده، مقداری از اعمال صالحه انجام
داده‌اند و مقداری از اعمال زشت بجای آورده‌اند؛ شاید خداوند از گناه آنها درگذرد، و
به‌درستی که خداوند غفور و رحیم است.»

عجب بشارتی است، عجب بشارتی است!

اطمینان، حاصل ایمان به خدا

امام سجّاد به خدا عرضه می‌دارد که: تو ما را این‌طور خلق کردی و خودت هم که این‌طور هستی، پس تو دیگر نباید آرزو و مطلوب ما را بی‌پاسخ بگذاری؛ «لا تُخَيِّبْ؛ نباید ما را سرشکسته و آس کنی». وقتی ذاتی پروردگار غلبه رافت است «و الذّاتی لا یتغیّر و لا یُعَلَّل»،^۱ لازمه‌اش پاسخ دادن به افرادی مثل ما است و این علت نمی‌خواهد. بنابراین ما باید امید خود را بالا ببریم و تا وقتی در این وضعیت هستیم، دیگر خیالمان راحت است و این پریشانی و نگرانی مربوط به بقیه مردم است.

وقتی امام سجّاد می‌فرماید: «یا خَیْرَ مَنْ دَعَا دَاعٍ و أَفْضَلَ مَنْ رَجَا رَاجٍ»، یعنی: ای پروردگار، مگر مدعوئی بهتر از تو پیدا می‌شود که ما به سراغ او برویم؟! با این وجود واقعاً خیال آدم راحت نمی‌شود؟! عجباً، ما در جایی آمده‌ایم که مسؤولیت همه بار ما را به دوش گرفته‌اند و به ما می‌گویند: بروید این کار را انجام دهید و دیگر خیالتان آسوده باشد و دیگر نگرانی و دغدغه‌ای نداشته باشید.

شما آنهایی را که مقداری تدبیر دارند، ببینید هر صبح و شب چقدر دغدغه دارند و همین‌طور دلشان در اضطراب و تب‌وتاب است که: امروز چه می‌شود و فردا چه خواهد شد، این‌وآن چه می‌گویند و چرا این قضیه اتفاق افتاد؟! اما شما را در جایی آورده‌اند که اولین کاری که نسبت به شما انجام داده‌اند این است که دغدغه را از شما گرفته‌اند؛ تمام شد! آمدی در جایی که دیگر راحت هستی و

۱- ذاتی یک شیء هیچ‌گاه تغییر نمی‌پذیرد و علت نمی‌خواهد. (محقق)

دغدغه نداری و مطالب به‌طور روشن بیان می‌شود.

غفلت و عدم توجه، باعث دوری از ولیّ خداست

خدا می‌داند که در زمان مرحوم آقا بنده از این دوستان نفهم ایشان که در جلسات بودند و به جای توجه به این مطالب، به چه مسائلی فکر می‌کردند، چه خون‌دلی می‌خوردم.

به یاد دارم یک روز در مجلس عصر جمعه بعد از قرائت قرآن و دعای سمات (سمات غلط است) که همه باید سکوت کنند و توجه داشته باشند و بگذارند تأثیر این قرائت در آنها بماند، یکی از همین افراد به مرحوم آقا رو کرد و گفت: آقا خبر دارید که پادشاه فلان کشور عربی فوت کرده است و آن کسی هم که می‌خواهد بیاید، با شیعه میانه‌ای ندارد و چنین وچنان است؟! حال چه می‌خواهد بشود؟!!

واقعاً انسان متحیر می‌ماند که چه بگوید؛ آخر ای احمق جان، اینجا جای این مطالب است؟! آخر ای نادان، به تو دستور داده و تکلیف کرده‌اند که این حرف را بزن؟! استاد به تو گفته است؟! آخر کی می‌خواهی آدم بشوی و کی این حرف در مغز تو فرو می‌رود که: آقا جان! وقتی به اینجا آمدی، دیگر کار تمام است، دیگر نگرانی نداشته باش و اگر حرفی یا مطلبی و یا نکته‌ای لازم باشد، به تو می‌رسانند.

تأثر از اجتماع، تحیر را در پی دارد

یک وقت در حجره در یکی از مدارس مشهد نشسته بودم و در آن روز قضیه‌ای اتفاق افتاده بود؛ یک‌دفعه دیدم شیخی آمد و گفت: سلام علیکم آقای آسید محسن؛ گفتم: علیکم‌السلام؛ گفت: آقا چه شده است؟! گفتم: آقا مگر چه شده، آسمان به زمین آمده یا آسمان غرمبه شده است؟! یک قضیه‌ای اتفاق افتاده است، حالا یک خورده بهم ریختی بیا بنشین و چای بخور!

بعد از اینکه نشست و کمی استراحت کرد، گفتم: آقا از شما توقع نداشتیم که بعد از این همه سوابق، این طور خودتان را فراموش کنید و دست و پایتان را گم کنید؛ اینها مسائلی بسیط است که روزی هزار مورد اتفاق می افتد. گفت: عجب، یعنی شما قضیه را این قدر بسیط می دانید؟! گفتم: بله آقا، بسیط تر از بسیط! این قدر بسیط و پیش پا افتاده که ...؛ اگر می خواهی از حالا به آن فکر نکن بین چه می شود؟! اصلاً به من قول بده که به این قضیه فکر نکنی، بلند شو ماشینت را بردار و برو طرُقه، یک آبگوشت بخور و ...

دیدم حرارتش مانند برخی فلزات، تقریباً حدود هفتصد هشتصد درجه است و الان ذوب می شود! خوب، این گونه افراد سطحی هستند و الحمدلله کم هم نیستند؛ نشستیم و قدری با او حرف زدیم و یک خورده حرارتش را پایین آوردیم و گفتم: آقا جان، خدایت کجا رفته است و پیغمبر و امامت چه شده اند؟! ما امام حیّ و زنده داریم، دیگر این مطالب و مسائل چیست؟! وقتی که شما بهترین مدعو و بهترین مرجو را دارید، دیگر چه غم دارید؟!

در جلسه گذشته عرض شد که همان مقام حیات و علم و شعور و ادراکی که برای ذات باری تعالی وجود دارد، ظهورش در ولیّ او امام عصر عجلّ الله تعالی فرجه الشریف هست، و لذا وقتی ما امام زمان و امام حیّ را داریم که: «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، دیگر چه غم داریم و دیگر به چه چیزی باید فکر کنیم و دیگر چه دغدغه ای باید داشته باشیم؟! منتهی همان طوری که خود را در غیبت حضور خدا می بینیم، در غیبت حضور امام زمان می بینیم؛ لذا این افکار و مسائل به ما هجوم

۱- سوره البقره (۲)، قسمتی از آیه ۲۵۵. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۵:

«وی را نه چرت و پینگی و نه خواب، فرا نمی گیرد.»

می آورد.

فقط حضور فیزیکی امام زمان مایه آرامش ماست!

من وقتی به رفقای خود می رسم که دائماً می گویند «آقا چرا این طور شده و چرا آن طور شده است و ...؟!»، می گویم: مثل اینکه شما غیر از خدا همه چیز را در نظر می آورید و انگار اصلاً خدایی وجود ندارد؛ بروید به خدا بگویید، مگر حتماً باید چیزی جلوی دستمان یا کسی در کنارمان باشد تا دل ما قدرت و قوت پیدا کند و اگر او به خانه همسایه رفت، دیگر تن ما می لرزد؟!!

امام زمان حتماً باید در کنار ما باشد تا حدودی اطمینان و آرامش برای ما پیدا شود، اما اگر آن حضرت پایش را از خانه بیرون گذاشت، دیگر دست و پا می لرزد که حالا چه می شود؛ درحالتی که فقط جسم آقا بیرون رفته است.

همه اینها ناشی از عدم ادراک و عدم معرفت ما نسبت به این مسأله است که وقتی ما بهترین مرجو را داریم، دیگر غصه چه را داریم؟!!

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که امام علی بن یقظین و امام معصوم است، به علی بن یقظین می فرماید: «در دستگاه هارون باش!»^۱ هارون ملعونی که کافر، مشرک، بی دین و قاتل پسر پیغمبر است. وقتی امام می فرماید: «در دستگاه هارون باش!»، دیگر مطلب تمام است و حرف ندارد و در این صورت علی بن یقظین نمی تواند بگوید: ما این امر موسی بن جعفر را بر کتاب خدا و سنت رسول عرضه می داریم، اگر موافق بود می پذیریم.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به علی بن یقظین: «در دستگاه

هارون باش!»

مگر حضرت موسی بن جعفر در جواب نامه علی بن یقظین نوشت: طبق وضوی اهل تسنن وضو بگیر؟! مگر وضوی اهل تسنن و نماز با این وضو، باطل نیست؟! چرا موسی بن جعفر امر به باطل و حرام می‌کند؟! (اینها شبهاتی است که پیش آمده و بنده درصدد جواب آنها هستم) مگر موسی بن جعفری که امام است، می‌تواند علی کتاب الله و سنّه نبیّه، امر به حرام کند؟! نعوذ بالله؛ پس چرا موسی بن جعفر به علی بن یقظین امر کرد که وضوی باطل و حرام بگیرد و نمازش همه باطل شود؟!!

اینجاست که باید مبانی اصولی را مطرح کرد که اصلاً تکلیف چیست، احکام اولیّه چیست و آیا حکم عام و خاص داریم یا اینکه اصلاً هیچ حکم عام و خاصی نداریم؟ این بحث باید در آنجا مطرح شود.

تکلیف از کلفت مشتق می‌شود و عبارت است از: الزام آن حکمی که از ناحیه شارع که پروردگار است، به شخصی خاص تعلق می‌گیرد و به او ابلاغ می‌گردد. حال، آن تکلیف یا جنبه عمومی دارد و برای سایر افراد هم هست یا جنبه خصوصی دارد و فقط برای شخص او است؛ در هر دو حال، چه جنبه عام و چه جنبه خاص، تکلیف واحد است.

تکلیف به وضو در جنبه عام آن، مثل اینکه رسول خدا بفرماید: «بَلِّغُوا هَذَا الْمَنْهَجَ مِنَ الْوُضُوءِ إِلَى كُلِّ الْأَفْرَادِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و بعد هم بفرماید: وضو باید به این کیفیت باشد: اول باید صورت را بشوئیم، بعد دست راست، دست چپ، مسح سر با چهار انگشت^۱ و بعد هم پای راست و چپ؛ خیلی خوب، بنده که رسول خدا

۱- مصدر؟؟

۲- این هم که می‌گویند مسح باید حتماً روی موهای فرق سر باشد، لازم نیست، بلکه سر باید

را ندیده‌ام و صدای ایشان را هم نشنیده‌ام و کتاب ایشان را هم نخوانده‌ام، باید به همین وضوی واجب «ما جاء به الرسول» عمل کنم.

یک دفعه هم رسول خدا به من می‌فرماید: فلانی شما باید به این کیفیت وضو بگیری: اول صورت را بشویی، بعد دست راست، دست چپ، سپس مسح؛ این می‌شود تکلیف خاصی با تکلیف عام موافق است.

حال اگر همین پیغمبری که این وضو را آورده است، به من بگوید: آقای طهرانی شما این وضو را انجام نده، بلکه تکلیف شما در روز یکشنبه این است که مانند اهل تسنن وضو بگیری؛ این هم تکلیف خاص است ولی با تکلیف عام مخالف است.

تنجز تکلیف خاص، مانند تکلیف عام است و بیان علت لازم ندارد

هر سه تکلیف، یکی است و هر سه را پیغمبر فرموده است؛ آیا برای تنجز تکلیف در صورت اول که حکم عام بود، شما دلیل حکم را از پیغمبر می‌پرسید؟! پرسیدن معنا ندارد، بنابراین چطور در مورد سوم می‌پرسید؟! پس وقتی رسول الله الزام و امر به تکلیفی می‌کند، مکلف حق ندارد از علت الزام در خصوص این حکم سؤال کند، سواء اینکه تکلیف، موافق با حکم عام باشد یا مخالف باشد. علت امر رسول خدا به کسی ارتباط ندارد و فضولی هم موقوف است!

من می‌توانم بگویم: چرا بین من و بقیه فرق می‌گذاری، باید علتش را بیان کنی و من باید این حکم را به کتاب الله و سنت عرضه بدارم؟! رسول خدا می‌فرماید: من خود محمد بن عبدالله و رسول هستم که دارم این را به تو تکلیف

مسح شود و فرق نمی‌کند موهای فرق سر باشد - چطور اینکه فقهاء می‌گویند - یا اینکه موهای اطراف باشد؛ مهم آن است که باید محل مسح، جلوی سر باشد.

می‌کنم و علتش را هم نمی‌توانم به تو بگویم؛ تو می‌خواهی این حکم را به چه چیزی عرضه کنی؟!

اصلاً این‌طور عمل کردن با پیغمبر درست است که اگر پیغمبر آمد و بر خلاف یک حکم عام، به یک نفر مطلبی فرمود، در مقام تنجّز تکلیف و در مقام حجّیت الزام، علت را از پیغمبر بپرسیم؟! حال اگر پیغمبر بیان نکرد، حکم تنجّز پیدا نمی‌کند؟! این حرف که خیلی بیهوده و بی‌اساس و مزخرف است!

حال با حفظ این مقدمات می‌گوییم: اگر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام به عنوان امام معصوم و نه مشرّع،^۱ حکمی بر خلاف شریعت کرد، آیا باید از امام سؤال کرد که شما به چه دلیلی این حکم را می‌گویید، یا باید در اینجا سکوت کرد و اینجا هم فضولی موقوف است و نباید سؤال کرد؟!

امام علیه السّلام تکلیف الهی را نسبت به جناب علی بن یقظین، این فرد خاص، بیان می‌کند که تکلیف الهی نسبت به شما از امروز این است؛ حال آیا صحیح است که علی بن یقظین بگوید: نخیر! ما باید ببینیم این تکلیفی را که موسی بن جعفر بر ما عرضه کرده است آیا موافق لکتاب الله و سنّه نبیّه یا مخالف لکتاب الله؟! عجباً! اینجا که دیگر عرضه کردن معنا ندارد؛ وقتی امامی که خود مبّین

۱- باید توجه داشت که ائمه علیهم السّلام مشرّع نیستند؛ مشرّع، رسول الله است و ائمه مبّین و موضّح و مفسّرند. البته در اصل که مشرّع همان الله است و پیغمبر، بیان‌کننده و ابلاغ‌کننده آن تشریح است و این مطلب، خود جای بحث دارد و ان‌شاءالله بعداً در طی یک مقاله‌ای قرار است بنویسم راجع به این زمینه مفصّلاً بحث خواهیم کرد.

ما جاهل هستیم و اطلاع بر تکلیف نداریم، ولی امام علیه السّلام به واسطه اتّصال نفسِ قدسی خود با مبدأ تشریح، آن مطالب را از مبدأ تشریح در نفس خود می‌گیرد و بعد آنها را القاء می‌کند و این‌گونه مبّین و موضّح شریعت است.

تکلیف است این امر را می‌کند، برای چه باید سؤال کرد؟! اینجا که دیگر جای سؤال نیست.

پس اگر علی بن یقظین بخواهد بگوید که من الآن باید این تکلیف مخالف را، تکلیف مخالف است دیگر، مخالف است. تکلیف هم تکلیف حرام است. وضو به این نحو باطل است، نماز هم باطل است، نماز مترتب بر این هم باطل است و باید قضا کند.

همین که امام موسی بن جعفر این تکلیف را می‌فرماید، دیگر مطلب تمام است و حکم حجّیت و تنجّز این تکلیف خاص نسبت به علی بن یقظین مانند حجّیت و تنجّز تکلیف عامی است که پیغمبر نسبت به وضو کرده است؛ هر دو در کنار هم هستند.

حال، اگر موسی بن جعفر علّت این تکلیف مخالف را به علی بن یقظین بگوید یا نگوید یا اصلاً بگوید من نمی‌خواهم علّت آن را بگویم، علی بن یقظین باید بدان عمل کند. حضرت می‌گوید: من موسی بن جعفر امام تو هستم و وقتی که می‌گویم شما باید این حکم را انجام بدهی فقط باید بگویی: سمعاً و طاعةً، تمام شد!

البته این را بگویم که این شبهه در ذهن علی بن یقظین آمد، ولی علی بن یقظین که عارف نبود، او شیعه و مطیع بود.

إن شاء الله که خدا شما را مبتلا به دربار هارون نکند، ولی اگر شما در برهه‌ای از طرف امام معصوم علیه السّلام مکلف به یک امر خلاف حکم عام شدید، نباید این شبهه در ذهنتان بیاید که امام چرا چنین حرفی زد؛ تا بگویید «چرا»، باخته‌اید و اگر عمل کنید، ثواب می‌برید ولی آن فایده‌ای را که مترتب است، نمی‌برید و شبهه

مطلقاً نباید در ذهنتان بیاید.^۱

امام می‌فرماید: وضو را این‌طور بگیر، باید گفت: چشم؛ امام می‌فرماید: باید این لیوان را بخوری،^۲ باید گفت: چشم؛ مطلب تمام است و شبهه‌ای هم ندارد. قرآن واقعاً خیلی عجیب است که چطور تمام مراتب توحید در آن آمده و ما از آن غافلیم؛ خداوند چرا قصهٔ موسی و خضر را در قرآن آورده است؟! آیا تابه‌حال هیچ‌ما به این قضیه فکر کرده‌ایم یا خیال می‌کنیم قضیه‌ای عادی بوده که اتفاق افتاده است؟!!

البته اگر بخواهیم وارد این قضیه بشویم، دیگر مجلس طول می‌کشد؛ لذا به همین قدر اکتفا می‌کنیم و شما هم نسبت به مطالبی گفته شد، فکر کنید و اگر اشکال

۱- این مطالبی را که عرض می‌کنم، مربوط به کلیات می‌شود و امشب پاسخ آنچه را که بنده در جلد دوم/اسرار ملکوت نقل کرده‌ام، دادم و نوبت به ولی خدا هم می‌رسد.
۲- اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۳:

«در سفری که خدمت ایشان از حج بیت الله الحرام به عتبات عالیات تشرّف پیدا نمودیم، روزی در منزل حضرت حدّاد در حضور ما رو به ایشان کردند و اظهار داشتند: اگر در این لیوان پر از خون باشد و شما به من امر کنید که آن را تناول کنم، بلا تأمل انجام خواهم داد. پس از اینکه مرحوم والد از اطاق بیرون آمدند، مرحوم حدّاد رو کردند به ما و فرمودند: ببینید این مرد چقدر تواضع و فروتنی دارد و در برابر حقّ چقدر از خود گذشتگی دارد که می‌گوید: هر چه را شما بفرمایید بلا استثناء انجام می‌دهم، حتی اگر این اطاعت در حدّ این مسأله باشد!

توجه به این نکته ضروری است که مرحوم والد - رضوان الله علیه - در وقتی این مسأله را مطرح می‌کردند که حدود پنجاه سال از سنّ ایشان گذشته بود و از نقطه نظر اطلاع بر مبانی علمی و فقهی، در دیدگاه اینجانب اعلم علمای عصر خود بشمار می‌رفتند، و به تعبیر حضرت حدّاد ملقب به سید الطائفتین (علوم ظاهری و علوم باطنی و کشفی) گشته بودند، و خود مرحوم حدّاد از ایشان تقلید می‌نمودند.»

و شبه‌های برایتان پیدا شد، مطرح کنید؛ اگر خدا بخواهد و توفیق داشته باشیم، خدمت رفقا خواهیم بود.

مطالب باید بدون اشکال و سؤال و ابهام جلو برود و اینجا جای «سرت را پایین بینداز» نیست؛ این انسان را جلو نمی‌برد.

همه مطالب علمی است و آنها را از پای منقل و وافور نیآورده‌ایم و سال‌ها است که نسبت به این قضیه مطالبی گفته‌ایم و مطرح کرده‌ایم؛ منتهی دأب و دیدن بعضی این است که «رجماً بالغیب» تیری در تاریکی می‌اندازند؛ لذا چون مطلب خیلی دقیق است، مخصوصاً برای رفقا و فضایی که ممکن است مورد سؤال از چنین مسائلی قرار بگیرند، مسائل باید روشن باشد.

إن شاء الله امیدواریم خداوند فهم مبانی تشیع واقعی و علوی، تشیع امیرالمؤمنین و تشیع امام سجّاد را به همه ما عنایت کند و از برکات ماه مبارک رمضان متمتع بگرداند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

